

## رسالت (اثبات عدم خلیفه الله بودن انسان)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ»  
 راجع به مقامات جد اعلای ما انسان‌ها آدم (ع) معارک آراء است از نظر تورات و قرآن و روایات و اقوال. جنبه‌ی ایجابی دارد و جنبه‌ی سلبی دارد. جنبه ایجابی نسبت به حضرت آدم (ع) در تورات پیدا نیست، ما کلاً در تورات نمی‌بینیم که آدم (ع) باتقوا بود تا چه رسد معصوم بود، بلکه در بعضی از برخوردهایی که تورات در اول سفر تکوین نسبت به آدم در برابر حق سبحانه و تعالی نقل می‌کند، هم جهالت‌هایی از آدم و هم معاذ الله جهالت‌هایی را از حق سبحانه و تعالی تصریح می‌کند.

پس نه تنها تورات فعلی که طبعاً محرفه است نسبت به آدم (ع) مقام عصمت و رسالت را نسبت نمی‌دهد، بلکه حتی مقام عدالت را هم نسبت نمی‌دهد بلکه جنبه سلبی است، جنبه ظلم و عصیان، و دیگر بحثی از توبه نیست و جنبه جهالت آدم معاذ الله (ع) و جهالت حق سبحانه و تعالی در برخوردی که در آغاز خلقت آدم بین آدم و حق سبحانه و تعالی بوده است، نمودار است چنانکه می‌خوانیم.

اما در قرآن شریف در قرآن شریف جنبه‌های ایجابی دارد و جنبه‌هایی که انسان گمان می‌کند سلبی است. جنبه‌های ایجابی از جمله «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> اجتناب که مقام عصمت است و این اجتناب که مقام عصمت است دارای دو بُعد است: یک بُعد رسالت و یک بُعد خلافت معصومه رسالت.

اجتناب آدم (ع) خلافت معصومه رسالت نبوده است؛ چون آدم در این نسل، انسان اول بوده است، پس خلافت از پیامبران قبلی نسبت به آدم معنا ندارد. پس عصمت خلافت و امامت از نبی نیست. عصمت فی نفسه که نبوت باشد، یعنی بر شخصی خداوند وحی بفرستد برای اداره و تنظیم اقوال و اعمال و احوال خود او، بدون این که مامور باشد از برای هدایت دیگران، این هم نیست؛ چون در آیه بقره «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي

۱. آل عمران، آیه ۳۳.

هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ<sup>۱</sup> در بقره، «فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»<sup>۲</sup> در سوره طه، این هدایت برای مکلفین است بعد از اهباط آدم و حوا و معهم الشيطان که به ارض اهباط شده‌اند. این‌جا هدایت مجموعه است و هدایت فردی نیست.

انباء و نبوت هدایت فردی است چنانکه قبلاً مفصلاً عرض شد و نقطه اولای طهارت و یا به تعبیر دیگر عصمت، عبارت است از نبوت که وحی شخصی است. وحی شخصی آدم (ع) قبل از هبوط الی الارض بود که امر شد و نهی شد و مورد بحث است. اما اصطفی و هدایت در بعد اجتماعی، هم از آیه اصطفی استفاده می‌شود و هم از دو آیه هدایت «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» اصطفاء شخصی و عصمت شخصی نیست، بلکه برگزیدگی در میان گروه است. این برگزیدگی در میان گروه علی‌العالمین هر کدام در عالم مکلف زمان خودش، به عنوان رسالت هدایتی و هدایت رسالتی است.

و تبلور این مطلب در دو آیه سوره بقره و سوره طه است که «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً»<sup>۳</sup> امر به هبوط، «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ» که این نون تاکید صغیره، اتیان هدایت را از طریق حق سبحانه و تعالی مؤکد می‌کند. «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» این هدی برای چه کسی می‌آید؟ برای حوا می‌آید؟ برای شیطان می‌آید؟ برای جن می‌آید؟ خدا می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» آدم برگزیده شده‌ی به اصطفاء رب است در میان کل مکلفین بعد از هبوط، پس برگزیده شده بر حوا است، بر شیطان معلوم، بر سایر جن و مؤمنین و غیر مؤمنین هم معلوم، برای این‌که رسالت اصلی رسالت انسان‌ها است از برای غیر انسان‌ها و انسان‌ها.

پس آدم (ع) بر حسب نصوصی از قرآن شریف، گرچه لفظ رسالت ندارد، نبوت هم به لفظ نبوت ندارد، و لفظ نبوت هم ندارد، ولایت عزم هم که معلوم، مربوط به اولیای عزم است، این‌ها نیست، اما مقام عصمت به عنوان اصطفاء نسبت به بُعد ذاتی خود و اصطفاء در بُعد هدایت و رسالتی از برای دیگران دارد.

اضافه بر این آیات خلافة الارض که ان شاء الله باید بحث بکنیم «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۴</sup> آن معنای صحیحی که از برای خلافت آدم (ع)

۱. بقره، آیه ۳۸.

۲. طه، آیه ۱۲۳.

۳. بقره، آیه ۳۸.

۴. همان، آیه ۳۰.

است در میان چهار معنا، که قبلاً عرض شده است و فعلاً هم بحث خواهیم کرد ان شاء الله با تبلورات دیگری، عبارت است از این که این انسان اول، که همه ما انسان‌ها از نسل او هستیم، این از خاک آفریده شده است و جانشین انسان‌های گذشته است که سفک دماء و افساد در ارض در آن‌ها بیشتر بوده است، پس این یک جهت.

جهت دیگر «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» البته مسجوداً له به عنوان عبودیت و به عنوان احترام آدم نبوده است خلاف ضرورت است، بلکه مسجوداً له به عنوان عبودیت، الله است، ولیکن آدم چون یک نعمتی است در دو بُعد، یکی معلّم الملائكة است، و دیگر این که مطابق خواست ملائکه است که خداوند نسناس را از بین ببرد و منقرض کند و به جای نسناس، انسانی که در انسان بودن و در از خاک بودن و در مکلف و مسئول بودن با گذشتگان و منقرض شدگان شرکت دارند، اما فساد این‌ها کمتر و صلاح آن‌ها بیشتر است و سفک دماء این‌ها کمتر، و صلاح آن‌ها بیشتر است، و عدم سفک بیشتر، و خود آدم و نسل آدم انبیائی را تحویل می‌دهد که فقط شخص خاتم النبیین (ص) «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْئَالَكَ» یکی به تمام جهان هستی می‌ارزد. پس به دو حساب ملائکه مأمور هستند که سجده کنند به حق سبحانه و تعالی، که این نعمت بزرگ را در دو بعد دادی. به تفصیل عرض می‌کنیم، یک بعد در تفسیر مفصلاً ذکر شده است و یک بعد را هم حالا عرض می‌کنیم. آن بُعدی که در تفسیر الفرقان مفصلاً ذکر شده است به عنوان این که آدم معلّم الملائكة است نسبت به اسمائی که خداوند به او تعلیم فرمود.

بُعد دوم این است که کسی که خدا را می‌پرستد، دوست دارد خداپرستان زیاد شوند، اگر گروهی خداپرست نیستند، کم شوند یا منقرض گردند و به جای آن‌ها خلافتی و نیابتی و جایگزینی برای خداپرستان قرار بگیرد. پس آدم خداپرست بعد از آن مسفکین دماء و مفسدین فی الارض نعمتی هست؛ چون عبدی من عباد الله است، شایسته سجده است. و در مرحله دوم آدم که معلّم اسماء الهیه است و معلّم ملائکه است، این بُعد دوم از برای امر به سجده است. این هم یک جهت.

پس در چند جهت آدم اول (ع) جد اعلای ما مورد احترام و مورد تجلیل و بیان مقامات عالیه است در حد خودش در قرآن شریف، اصطفاء، خلافت الارض، خلافة الله، به این معنا، خلافت از گذشتگان، معلّم اسماء خدا «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» که هدایت به وسیله آدم (ع)، هدایت شرعیه به وسیله آدم (ع) به سوی سایر مکلفین منتقل می‌شود.

---

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶.

اما در جنبه سلبی، در جنبه سلبی سه لفظ در قرآن است که باید بحث کنیم: اول، عهدی که خداوند نسبت به آدم کرد «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنَسِيٍّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»<sup>۱</sup> نسیان، نسیان عن تقصیر هم بود، عهد خداوند را روی تقصیر، نسیان کرد، بنابراین عزم و ثبات بر طاعت حق سبحانه و تعالی نبود، اما چقدر؟ نسیان او عصیان بزرگ بود؟ نسیان عن تقصیر، تقصیر مطلق بود؟ گناه بزرگ بود؟ هر چه بود، توبه نکرد؟ اینها مطالبی است که بحث می‌کنیم.

بعد دوم «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ»<sup>۲</sup> این صریح است در این که آدم (ع) قبل از اهباط إلى الارض عصیان کرد، قابل تأویل هم نیست. اگر چنانچه احترام آدم (ع) لازم است، خدا بهتر احترام آدم را محفوظ می‌کند تا ما بچه‌های آدم. ما نباید که فرع زیاده بر اصل باشیم، و همین‌طور شروع کنیم تأویل کردن؛ یا در آن جا شریعت نبوده است، یا ترک اولی بوده است، یا نهی ارشادی بوده است، یا چه بوده است و چه بوده است، تمام این بوده است‌ها و احتمالات بر خلاف نصوصی از قرآن شریف است، یکی از آن‌ها «عَصَىٰ» است.

سوم آیات مبارکاتی که در چند جای قرآن شریف است که خداوند آدم و حوا را نهی می‌کند صریحاً از این که «لَا تَقْرَبَا [تَأْكُلَا مِنْ] هَذِهِ الشَّجَرَةَ»<sup>۳</sup> اکل چه چیزی است؟ غوایت، ضلالت، زلت، ظلم، استیجاب توبه و جهات هفت‌گانه را خداوند در سوره بقره و جاهای دیگر ذکر فرموده است.

- این‌هایی که گناه آدم را نادیده می‌گیرند یا می‌گویند ترک اولی است، از این باب نیست که خدا او را بخشیده است و به زبان این‌ها جاری کرده که گناه نبوده است؟ چون خدا وقتی بخشید، می‌پوشاند.

- نخیر، خود عصیان را می‌گویند ترک اولی است.

- یعنی خدا وقتی بخشید، می‌پوشاند؟

- جواب دادم. خود عصیان را می‌گویند در موقع عصیان قبل از توبه، ترک اولی است؛ چون ترک اولی که بخشش نمی‌خواهد. این را بحث می‌کنیم.

اگر ما مقایسه کنیم بین تورات و قرآن که اصل محور شرایع مقدس الهیه، در بعد اول تورات است و در بعد دوم قرآن. کتب آسمانی قبل از تورات به این تفصیلات احکام و

۱. طه، آیه ۱۱۵.

۲. همان، آیه ۱۲۱.

۳. بقره، آیه ۳۵.

مطالب نیست و در دسترس هم نیست. انجیل شریف عیسی (ع) نیست، این ایجاد احکام جدیده نکرده است، چنانچه قبلاً عرض کردیم، پس بین تورات و قرآن، در ضمن هم انجیل که منسوب به عیسی (ع) است، در نظر گرفته می‌شود و اما انجیل هم از تورات اخذ می‌کند.

این آقایان انجیلی‌ها مخصوصاً جمیعۃ المرسلین الأمريکن که کتابی نوشته‌اند به نام «الهدایه» بر ردّ قرآن شریف و اثبات تورات و انجیل، وقتی که راجع به انبیاء از جمله آدم صحبت می‌کنند، می‌گویند آدم اگر هم بر حسب تورات عصیان کرد و از شجره خورد - حالا شجره را بحث می‌کنیم که واقعاً این حرف‌های تورات خنده‌آور است - از شجره خورد عصیان کرد، می‌گویند در تورات فقط همین است، و حال آن‌که خیلی از این‌ها بیشتر است، مطالب بالاتری است. و می‌گویند اما در قرآن شریف نه تنها نسبت عصیان به آدم داده شده است، بلکه در سوره مبارک اعراف آیه ۱۸۹ «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» می‌گویند «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» کیست که همه انسان‌ها را از «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» آفرید؟ آدم، «خَلَقَكُمْ» خطاب به چه کسی است؟ خطاب به کل بنی‌آدم است. این -

طور استدلال می‌کنند. من استدلال را عرض می‌کنم، بعد آقایان راجع به آن فکر کنید.

- این برای این نیست که ما بچه‌های آدم مثل پدرمان حضرت آدم از بهشت بیرون برویم؟ خداوند به این دلیل این نسبت را به حضرت آدم داده که ما بچه‌های آدم مثل پدرمان از بهشت بیرون برویم.

- توجه کنید «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» این آیه مطلب دیگری را دارد می‌گوید «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ» «كُم» کل مکلفین هستند، کل مکلفین از نفس واحده آفریده شده‌اند، این باید چه کسی باشد؟ آدم، طبق این استدلال «وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» در حالی که از این نفس واحده که نفس اول انسانی و جدّ اعلاّی این نسل است، زنش را از او درست کرد «لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» در محور بحث چه کسی است؟ اول آدم است بعد زن او، بعد «كُم» که کل نسل‌های انسانی باشد. «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثَقَلَتْ» چه کسی باید باشد؟ همان «زَوْجَهَا».

«دَعُوا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ \* فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ» به این جا تمسک کردند، می‌گویند که این آدم و حوا هر دو از برای خداوند شرکایی قرار دادند، در این فرزند، قبل از این که فرزند متولد شود، این‌ها به خدا اتجاء کردند و دعا کردند که خدایا، اگر این بچه ما صالح باشد، درست دریاید، خراب دریاید - یا صلاح جسمی یا صلاح دیگر - ما شاکر خواهیم بود. اما وقتی این بچه سالم متولد شد

«جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» آن‌ها به این استدلال می‌کنند بر این که وقتی فرزند در میان آدم و حوا متولد شد، این‌ها مشرک بالله شدند.

چه زمانی فرزند برای آدم و حوا متولد شد؟ بعد از هبوط الی الارض، بعد از هبوط الی الارض بر حسب نصوصی از قرآن شریف دارای مقام اجتناب بعد التوبه، هدایت رسالتی بعد التوبه، هدایت رسالتی بعد التوبه، اجتناب بعد التوبه شد.

کسی که دارای مقام رسالت و اجتناب بعد التوبه شد و بعد فرزند برای او درست شد، چون ببینید این فرزند بعد است؛ چون وقتی که به زمین هبوط کردند، چه زمانی توبه کرد؟ از اول حالت توبه بود، از آن جایی که طرد شد حالت توبه بود، به زمین که آمدند این‌ها توبه کردند، در جنت هم حالت توبه بود، در بین راه هم حالت توبه بود، بعد هم حالت توبه بود، حالت توبه بعد العصیان بلافاصله مستمر بود؛ چون اگر توبه بعد العصیان فصل پیدا کند، این عناد است، این را بحث خواهیم کرد. حالت توبه آدم (ع) بعد از این که عصیان کرد مستمر بود، بعداً در هر کجا تحقق یافت، کاری نداریم، ولكن چه زمانی حوا حمل خفیف پیدا کرد، و چه زمانی فرزند متولد شد، طبعاً بعد است.

این حالت شرک را و عصیان شرک را که به خیال این مستدلین، آیه نسبت به آدم و حوا می‌دهد، این بعد التوبه و الاجتناب و الرسالة به حساب قرآن است. می‌گویند پس قرآن تناقض دارد اولاً، از طرفی مقام اجتناب و رسالت بعد از توبه برای آدم ثابت می‌کند، و از دو طرف دیگر، یکی عصیان و نسیان که بحث خواهد شد نسبت می‌دهد، و دیگر بالاترین عصیان و بالاترین نسیان را که «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ» به آدم و حوا نسبت می‌دهد.

تمام قرآن همین است. در ۲۵ موضع قرآن شریف از آدم صحبت کرده است، فقط در «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» یکی از ۲۵ مورد است، نسبت عصیان است، آن هم به قبل از رسالت، بحث می‌کنیم. این یک مورد، دوم: در آیات بقره و آیات دیگری مشابه که خداوند نهی کرد از شجره بخورند، ولكن «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتِلُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ»<sup>۱</sup> عصیان که این دو مرحله آیات یک بُعد است، عصیان به حساب خوردن از شجره منهبیه. گناه چقدر بود؟ فرض کنید قرآن صریحاً ندارد، اما از قرآن استفاده می‌کنیم گناه بسیار کوچک بود، گناه بزرگ نبود، گناه بسیار بسیار کوچک بود، اما گناه کوچک هم از شخص معصوم قابل قبول نیست، بزرگ است، و این قبل از عصیان بود. اما تورات را که باز می‌کنیم وضع خیلی خراب است.

۱. اعراف، آیه ۲۲؛ طه، آیه ۱۲۱.

- این جا چند دستور نبود، یک دستور بود که از این شجره نخور، دیگر قابل مقایسه نیست که بگوییم کوچک بود یا بزرگ بود.

- همان یک گناه. فرض کنید یک آدم عادل، یک آدم معصومی یک گناه می کند. این گناه چند نوع است: گناه کوچک است، گناه بزرگ است، گناه متوسط، از قرآن استفاده می کنیم گناه خیلی کوچک بوده است. مقایسه نمی خواهیم بکنیم، ببینید ممکن بود آدم، گناه بزرگ، بزرگتر بزرگتر بزرگتر بکند، مگر لازم است که انسان چند گناه کند، یکی کوچک یکی بزرگ تا این که مقایسه کند؟ نه، نسبت به گناهها عرض می کنم.

- گناه نبوده، عصیان بوده است. مگر امام زین العابدین نفرمودند؟

- صبر کنید، هنوز بحث داریم. نسیان است، عصیان است، زلت است، ضلالت است، غوایت است، باز هم گناه نبود؟ من این جا یک پرانتزی باز کنم، شما موجب خیر شدید، ببیند، این حوزه های اسلامی ما می خواهند چه کاری کنند؟ حوزه های اسلامی ما می خواهند انسان تربیت کنند؟ بعد، مسلمان تربیت کنند؟ بعد، عالم ربانی تربیت کنند؟ هیچ کدام نیست. حوزه های ما انسان تربیت نمی کند، حوزه ها ما را انسان نمی کند، من و شما را، علامه طباطبایی ها خودروها هستند، خود درست شدند، خود به فکر افتادند، و إلا کفایه آدم درست نمی کند، مکاسب آدم درست نمی کند، رسائل آدم درست نمی کند، معالم آدم درست نمی کند، نمی خواهیم بگوییم خر می کند، حالا بحث می کنیم.

اسفار آدم درست کن نیست، این دروسی که در حوزه ها خوانده می شود نه انسان درست می کند، نه مسلمان درست می کند، نه عالم ربانی درست می کند، چرا؟ برای این که آنچه که انسان درست کننده و بعد مسلمان درست کننده و بعد عالم ربانی درست کننده است کتاب و سنت است، ما که از کتاب و سنت خبر نداریم، از کتاب هیچ، از سنت هم یجب، یحرم، امر، نهی، مقدمه، مؤخره، اصطلاحات، این اصطلاحات هم اگر هم علم باشد، و به جایی برساند، باز انسان درست کن و مسلمان درست کن و عالم ربانی درست کن نیست.

فیزیک می خوانند دکتر می شوند، شیمی می خوانند، دکتر می شوند، هندسه ساختمان می خوانند، مهندس می شوند، طب می خوانند، طبیب می شوند و غیره. شیطان باشد طبیب می شود، بچه شیطان باشد مهندس می شود، فیزیکدان می شود، انیشتین می شود، اینها می شوند، اینها علم است، علم بشری، اما اگر نه علم بشری است نه علم الهی، نه علم دنیا است نه علم آخرت، این خرافاتی که ما می خوانیم، این خرافاتی که ما می خوانیم که نه علم بشری است نه علم الهی است، نه علم دنیا است نه علم آخرت، شیطان تر از شیطان هم می تواند در درجه اول مجتهد شود، مگر نمی شود؟ اینها چیزی نیست که

روح بخواهد، بلکه بی‌عقلی می‌خواهد، روح نمی‌خواهد، ایمان نمی‌خواهد، انسان بعد از شش ماه بخواهد بفهمد آیا مقدمه واجب، واجب است؟ تازه گیر هم بکند، نه روح می‌خواهد نه عقل می‌خواهد، هیچ چیز نمی‌خواهد. اگر هم خیلی روح بخواهد و عقل بخواهد و دقت بخواهد و فکر بخواهد، بالاتر از انیشتین نیست. انیشتین درجه اول فیزیکدان‌های عالم بود و یکی از این فیزیکدان‌های ما که درجه اول فیزیکدان‌های عالم بود، شاگرد برجسته او بود.

من این مقایسه را قبلاً کردم، می‌خواستم عرض کنم، شما سبب شدی. این حوزه‌های ما، اگر خیلی حدت کند عالم تحویل می‌دهد، نه عالم دین، مثل عالم فیزیک، عالم شیمی، عالم هندسه، عالم ریاضیات، نه انسان تحویل می‌دهد، نه مسلمان تحویل می‌دهد، تا چه رسد عالم ربانی.

و لذا این اجتهادهای ما اصلاً روح ایمان نمی‌خواهد. یک یهودی هم می‌تواند مجتهد باشد، قشنگ‌تر می‌تواند رجال بداند، قشنگ‌تر نساء بداند، قشنگ‌تر این مباحث را بحث کند، گرچه اگر عاقل باشد نمی‌آید بحث کند؛ چون خلاف عقل است. فرض کنید عاقل، این‌ها هم عاقلانه، علوم عاقلانه، عاقل می‌آید بحث کند، اما وقتی که ما را به کتاب الله، به مرادات الله، به معرفه الله، به عبادت الله، به تقوی الله نمی‌رساند، بلکه هر چه یاد می‌گیریم بیشتر باد می‌کنیم بیشتر خیک می‌شویم، بیشتر تکبر می‌کنیم و اگر یک پاسداری در ماشینی را به روی ما باز کرد، به چه‌ها و چه‌ها مبتلا می‌شویم، که تعبیر نمی‌کنم، چرا من این حرف را زدم؟ این را حساب کرده حرف زدم.

ما در مطالب قرآنی یا وارد نمی‌شویم یا اگر وارد شویم بله، گفتند چنین، یکی همین است: «عصی؛ ترک الاولی» آهو! آخر عصا، عصا است، می‌شود عصا کفش باشد؟ می‌شود کفش آسمان باشد؟ آسمان خرمالو باشد؟ خرمالو سوسک باشد؟ دیوانه این‌گونه حرف نمی‌زند. «عصی، ظَلَّ، زَلَّ، ظَلَمَ، غوی» بنده خدا، پس خدا چه می‌گوید؟ خدا به چه لغتی حرف بزند؟ آیا ما از خدا بیشتر باید احترام آدم را بکنیم؟ یا خدا احترام بنده‌ی اصطفاء‌شده‌ی برگزیده‌شده‌ی توبه‌کرده‌ی رسول‌شده‌ی داعی الی الحق را، او بیشتر باید مراعات کند یا ما باید بیشتر مراعات کنیم؟ بعضی‌ها به عکس می‌گویند، مثلاً «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» ولایتی‌ها، احمق‌هایی که اسم ولایتی بر روی خود گذاشتند «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»<sup>۱</sup>

۱. نمل، آیه ۸۲.



روایت از خدا، از پیغمبر، از امیرالمؤمنین، از امام حسن، امام حسین، امام باقر، امام صادق، امام رضا، ده، پانزده روایت در نور الثقلین، در تفاسیر، که این دابة الارض امیرالمومنین است، چرا؟ یعنی خدا این قدر معاذ الله معرفت و ادب ندارد، حتی ادب پایین که از شخص دوم عالم وجود به دابة الارض تعبیر می‌کند؟ این چقدر حماقت می‌خواهد؟ حماقت ولایتی کافی است؛ چون حماقت ولایتی بدترین حماقت‌ها در عالم است، از حماقت شرکی هم بدتر است، که می‌خواهد علی را بالا ببرد، به زمین می‌زند، محکم به زمین می‌زند و آسیب می‌رساند.

ما عالم هستیم؟ عالم اسلامی هستیم؟ عالم اسلامی که نمی‌آید بر قرآن تحمیل کند، حتی لغت را، به لغت لگد بزند. نمونه‌اش عصی است. ما مطلبی را از خارج داریم بعد می‌خواهیم به خدا بقبولانیم، آیات را دلالت بدهیم، ما که ملحد هستیم، از مشرک هم بدتر هستیم.

ببینید یکی از کارهایی که مشرکین می‌گفتند «بشاقون الله» مشاققة یعنی چه؟ یعنی خدایا، تو سهم خودت ما هم سهم خودمان، تو برای خودت ما هم برای خودمان، تو خدایی ما هم خدا، تو خدایی کن، ما هم خدایی کنیم، این مشاققه است دیگر.

بدتر از مشاققه، نه، تو هم خدای خود نیستی، تو هم باید تابع ما باشی، در فهم ما، در دلالت دادن، در فکر کردن، در نظر دادن. اکتفا نمی‌کند که «عَصَى» قرآن سر جای خودش باشد، ترک الأولى من سر جای خودش، نخیر، ما این طور فهمیدیم که انبیاء باید از وقتی که در نطفه هستند، باید معصوم باشند، خود نطفه هم باید معصوم باشد، تا وقتی می‌میرند باید معصوم باشند، بنابراین «وَعَصَى» این را باید تأویل کرد. شما چه چیزی را تأویل می‌کنید؟ معنی تأویل چیست؟ یعنی بر خلاف نص معنا کردن، این تأویل است؟ بر خلاف ظاهر معنا کردن، این تأویل است؟ بر خلاف واقعیتی که قرآن گفته است، این تأویل است؟

ما نسبت به قرآن ظلم کردیم، کما این که یهودی‌ها نسبت به تورات ظلم کردند، منتها یهودی‌ها یک نوع ظلم کردند، ما یک نوع دیگر، یهودی‌ها الفاظی را به صورت کلی برداشتند و الفاظ دیگری گذاشتند، ما نتوانستیم الفاظ را برداریم، هست، «عَصَى» را برداشتیم، «تَرَكَ الأولى» بگذاریم، ولی «عَصَى» را می‌گوییم «تَرَكَ الأولى». یهودی نه، مثال عرض می‌کنم یهودی «عَصَى» را برداشته است و به جای آن «تَرَكَ الأولى» گذاشته است. زنا در تورات شریف معاذ الله نسبت به نوح داده شده است، نسبت به لوط داده شده است، بت‌پرستی، ساختن معبد، برای زنان سلیمان در تورات، هست و هست و هست.

این اصل را برداشته و فرع گذاشته است. ما چه کاری کردیم؟ نمی‌شد ما اصل را برداریم، اصل را یا می‌گوییم ظنی الدلالة است، همه باید فرار کنند، یا نخیر «عصی» یعنی «تَرَكَ الْأُولَى»، «حُرِّمَ» یعنی مرجوح است و غیره.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ اتَّقِيَ الزَّكَاةَ إِذْ أُتِيَ بِهَا كَمَا أُتِيَ بِاللَّحْمِ وَالرَّيْحَانِ وَالنَّارِ بِالنَّارِ»<sup>۱</sup> این «كُتِبَ» یعنی رجحان دارد. «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِ»<sup>۲</sup> این «كُتِبَ»، در این جا ما بدتر از یهودی‌ها کار می‌کنیم. یهودی این را برمی‌دارد چیز دیگری می‌گذارد، می‌گوید این است، این است که این است، غلط گفتند. اما ما دو غلط کردیم، لفظ در جای خود هست اما ما لغت را اولاً خراب می‌کنیم، بعد بر خلاف نص لغت و قرآن شریف که قوی‌ترین لغت‌ها و قوی‌ترین ادبیات است، این را برمی‌داریم و معنا را عوض می‌کنیم. این بین الهالین بود که عرض کردم، توجه کنید ببینید من چه چیزی عرض می‌کنم.

ببینید ما مقایسه می‌کنیم بین تورات و قرآن راجع به آدم. شهپر در چشم این آقایان است، چشم را سوراخ کرده است، کور کرده است، نمی‌بینند، اما یک خاری از جلوی چشم مسلمان‌ها رد شود، می‌گویند: ها! ببینید. در تورات نسبت‌های وقیح جهالت بدتر از شرک نسبت به آدم داده است و نسبت‌های بسیار وقیح بدتر از جنون به خداوند در قبال آدم و غیر آدم داده است، این‌ها یادشان نیست، اما می‌گویند که در قرآن «عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»<sup>۳</sup> خب معنا می‌کنیم، عصی قبل از رسالت است، بحث است. یا این که آن آیه مبارکه سوره اعراف که می‌گویند بله، آدم و حوا مشرک شدند، می‌گوییم: خیر، شما غلط خواندید، آیه چند وجه دارد، وجه اوجهش این است که این شرک اصلاً مربوط به آدم و حوا نیست، هیچ ربطی به آدم و حوا ندارد، تازه اگر احتمال بدهید «القرآن یفسر بعضه بعضاً»<sup>۳</sup>.

ما جلد تکوین تورات را باز می‌کنیم، تکوین، اصحاب ثانی، این قدیمی‌ترین تورات چاپ شده است که کاری که این‌ها کردند ما هرگز نکردیم، در حاشیه ملاحظه کنید، این را در کلیسای انجیلی تهران، در سی و چند سال پیش که ما داشتیم بحث می‌کردیم دادند، و المقارنات هم بر همان مبنا نوشته شد. این را به ما دادند البته پیدا نمی‌شود. هر آیه‌ای را ذکر می‌کند، مشابهات آن را در حاشیه در کل ۵۹ کتاب آسمانی ذکر کرده است. این صحیح‌ترین تورات و انجیل است از نظر عرض می‌شود که یهود و نصاری، در

۱. بقره، آیه ۱۸۳.

۲. همان، آیه ۱۸۰.

۳. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۳۵۳.

أصحاب ثانی. البته این جا چیزی است که همه آن ها قبول دارند، ما در بشارات است که اختلاف داریم.

در این جا می گوید: «و اخذ الربّ الإله آدم و وضعه فی جنة عدن» دروغ اول، جنت عدن کدام است؟ جنت عدن جنت بقاء است. ما سه جنت داریم: جنت دنیا داریم، جنت برزخ داریم، جنت آخرت. جنت دنیا که عدن نیست، مقام ندارد، جنت برزخ هم عدن نیست، جنت آخرت عدن است، لفظ عدن، این عدن را از ما گرفتند و این جا آوردند یا حواس آن ها جمع نبوده است عدن اضافه کردند. اگر آن جنتی که آدم بود جنت عدن بود، اولاً و ثانیاً؛ اولاً جنت عدن که خروج ندارد، طبق نصوص آیات توراتاً و قرآناً و انجیلاً، اگر کسی وارد جنت عدن شود که جنت آخرت است، دیگر خروج ندارد. البته اگر کسی وارد نار بشود بعضی وقت ها خروج دارد، مقداری عذاب استحقاق خود را می بینند، بعضی البته، بعضی بیشتر می مانند، بعضی زیاده تر می مانند، بعضی تا وقتی نار، نار است می مانند، بعد «فلا نار و لا اهل نار»<sup>۱</sup> آن مطلب دیگری است، اما جنت این طور نیست، در جنت عدن که جنت آخرت است کسی که وارد شود دیگر خروج ندارد اولاً، ثانیاً در جنت تکلیف است؟ جنت تکلیف ندارد. ثالثاً مگر آدم مرده بود و برزخ را طی کرده بود تا به جنت عدن که آخرت است، برسد؟ آدم، آدم اول است، هنوز به دنیا درست وارد نشده است تا چه رسد برزخ که بعدالموت اول است و به آخرت که بعدالموت ثانی است. این لفظ عدن در این جا هفت، هشت، ده اشکال دارد. اگر ما بخواهیم اشکال گیری کنیم چند برابر خود این می شود.

«و أخذ الربّ الإله آدم و وضعه فی جنة عدن لیعلمها و یحفظها» جنت را بداند و جنت را حفظ کند، مگر آدم به جنت می رود که جنت را بداند؟ جنت را حفظ کند؟ نخیر، جنت می رود برای جزا، دانستن جنت از قبل است، حفظ ورود انسان که اهل جنت است در جنت، از قبل است، نه در جنت برود که جنت را بداند و جنت را حفظ کند. خدا خودش حافظ جنت است، خدا خودش حافظ ما است.

«و أوصی الربّ الإله آدم قائلاً من جمیع شجر الجنة تأکل أکلاً. و أما شجرة معرفة الخیر و الشرّ فلا تأکل منها» این جا دیگر واویلا است. اگر ما وارد بشویم با یهودی ها قشنگ می توانیم صحبت کنیم، و اگر مقایسه با قرآن بکنیم.

۱. البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ص ۹۸.

خدا فرمود که از تمام درخت‌های جنت بخور «و أمّا شجرة معرفة الخیر و الشرّ فلا تأکل منها» چه شد؟ این شجره خیر و شر چه بوده است؟ یعنی این یک درختی بوده است که اگر آدم می‌خورد، خیر و شر را تمییز می‌داد، قبل از این که بخورد خیر و شر را تمییز نمی‌داد، این طور می‌شود دیگر؟ یک مرتبه، شجره مزید المعرفة است، بحث نداریم، شجره اصل المعرفة است، یعنی خداوند آدم را خلق کرد و در جنت عدن گذاشت، آدم را بی‌عقل خلق کرد، حتی بی‌تمییز خلق کرد، آخر فقط عقل نیست، بچه ممیز بین خیر و شر تا اندازه‌ای تمییز می‌دهد یا نه؟ بله، کسی که بین خیر و شر تمییز نمی‌دهد، بچه غیر ممیز است، بچه یک ساله است، دو ساله است، او هم مقداری تمییز می‌دهد، حالا کاری به این نداریم. یعنی خداوند برای آدم عقلی خلق نفرمود که بین خیر و شر تمییز بدهد، بین عسیان و طاعت تمیز بدهد، بین شیطان و رحمن تمیز بدهد، بین خوب و بد تمیز بدهد، چون نمی‌دانست خیر و شر را، و لذا از این درخت خورد؛ چون نمی‌دانست، اگر می‌دانست نمی‌خورد. این جا می‌گوید که «و أمّا شجرة معرفة الخیر و الشرّ فلا تأکل» بعضی وقت‌ها آن قدر مطلب غلط است، آدم گیج می‌شود از کجای آن بگیرد.

می‌گوییم: اولاً اگر خیر و شر، اولاً خیر و شر شجره ندارد، خداوند انسان را که خلق می‌کند «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup> مرحله‌ی اولی است، بعد مرحله عقل است، خداوند انسان را با فطرت انسانی و بعداً با عقل انسانی و بعداً مراحل تکلیف، خدا انسان را مجنون خلق نکرده است، کلاً بی‌عقل خلق نکرده است، کلاً بی‌فطرت خلق نکرده است، این اولاً. ثانیاً فرض کنید خداوند انسان را کلاً بی‌عقل و بی‌فطرت و بی-معرفت و این‌ها خلق کرده است، آیا این انسان اگر جدیت کند و برود معرفت پیدا کند، بد است؟ یک انسانی مالی ندارد، اگر جدیت کند و مالی از طریق حلال پیدا کند، این اشکال دارد؟

اصولاً در بُعد شرایع ربانیه عقل داشتن و مزید عقل، معرفت داشتن و مزید معرفت، این اشکال دارد؟ پس انبیاء چرا آمدند؟ چرا خداوند انبیاء مقرر کرد؟ چرا انبیاء آمدند؟ آمدند برای این که این فطرت‌ها و عقل‌های متحجر را تبلور بدهند، منبعث کنند، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup> «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»<sup>۱</sup> این عقل‌های موجود را حرکت بدهند، بیشتر تعقل کنند و بیشتر بفهمند.

۱. روم، آیه ۳۰.

۲. بقره، آیه ۴۴.

پس به دست آوردن معرفت خیر و شرّ بیشتر، بهتر انسان خیر را بفهمد که به سوی او برود و بهتر شر را بفهمد که از او فرار کند، این واجب است، یا حداقل راجح است. شما آن را حرام کردید و نسبت به خدا می‌دهید که خداوند می‌گوید این شجره معرفت خیر و شر را نخور، چرا نخور؟ چرای آن بدتر است، حتی بد اندر بدتر. ببینید، شجره معرفت خیر و شر را نخور، و اگر خوردی چه می‌شود؟ یکی از ما خواهید شد، یعنی خدا چندتا است. دو خدا اضافه می‌شود، یک خدای نر یکی خدای ماده، ملاحظه کنید، عجیب است تحریف این طوری.

«و أخذ الربّ الإله آدم و وضعه» این آیه پانزدهم از سفر تکوین فصل دو است، این را بعداً به تورات فارسی - اگر باشد - یا عربی مراجعه کنید.

«في جنة عدن ليعلمها و يحفظها. و أوصى الربّ الإله آدم قائلاً من جميع شجر الجنة تأكل أكلاً. و أما شجرة معرفة الخير و الشرّ فلا تأكل منها» حالا با همه غلطهای آن «لأنتك» خدا با آدم دارد حرف می‌زند؟ بله، این خدایی که با آدم حرف می‌زند اصلاً این آدم خیر و شر را می‌فهمد؟ نه، اگر می‌فهمید که از شجره نخور یعنی چه؟ این که نمی‌فهمد، به بچه یک ماهه که هیچ چیزی نمی‌فهمد، بگویی این کار را بکن، آن کار را بکن، اگر کردی چنین، انگار با سنگ حرف می‌زنی. اگر آدم معرفت خیر و شر ندارد، چرا خدا با او حرف می‌زند که این کار را بکن، این کار را نکن؟ که اگر این کار را کردی، مثل یکی از ما می‌شوی «لأنتك يوم تأكل منها موتاً تموت» این یکی، این دروغ اول «و اما شجرة معرفة الخير و الشرّ فلا تأكل منها لأنتك يوم تأكل منها موتاً تموت» این یکی، این دروغ اول، «و قال الرب الإله» دروغ دوم.

«و قال الربّ الإله ليس جيداً أن يكون آدم وحده» خوب نیست آدم تنها باشد، این درست نیست، «فأصنع له معيناً نظيره» بعداً من یک معینی، کمکی که نظیر او است درست می‌کنم. «و جعل الربّ الإله من الارض كل حيوانات البرية و كل طيور السماء فأحضرها إلى آدم ليري ماذا يدعوها» خداوند از ارض، كل حيوانات البرية و كل طيور السماء را به سوی آدم احضار کرد «ليري ما يدعوها» «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»<sup>۲</sup> را این طوری کرده است؛ اسم خر، اسم سگ، اسم الاغ، اسم مورچه. این حماقت را باز این‌ها در تورات کردند و حال آن که اسماء که الفاظ نیست. الفاظ را شیطان از همه بهتر بلد است، بلد

۱. انعام، آیه ۵۰.

۲. بقره، آیه ۳۱.

نمود که به سراغ صاحب الفاظ نمی‌رفت. «و کلّ ما دعا به آدم ذات نفسٍ حیةٍ فهو اسمها، فدعا آدم بأسماء جميع البهائم و طيور السماء و جميع حیوانات البریة و أما لنفسه فلم یجد معیناً نظیره» پرندگان، چرندگان، خزندگان، دید نه، معین ندارد، اسم همه آن‌ها را دانست، اسم خودش را هم دانست، دید معین ندارد «فأوقع الربّ الإله سباتاً علی آدم فنام» آدم را خواباند «فأخذ واحدةً» مثل این که در حالت خواب اگر دست آدم را بکنند نمی‌فهمد؛ ظاهراً به حسب تورات. اگر در خواب به آدم اشاره کنند می‌فهمد، بعضی خوابشان طوری است که نفس تند بکشی می‌فهمند، ولی آدم چه خوابی داشته است که ضلع او را خدا کنده است و جراحی کرده است و او نفهمیده است «فأخذ واحدةً من أضلاعه و ملأ مکانها لحماً» روایتی که در میان ما است که خداوند ضلع چپ آدم را کند، حوا را درست کرد، از همین جا درست شده است، ضلع چپ را کند، یعنی چه؟ بنابراین آدم ضلع چپ ندارد، ما همه بی ضلع هستیم.

- صحت ندارد؟

- نخیر.

- اتفاقاً استدلال هم می‌کنند، می‌گویند دنده‌های مردها یکی کم است.

- هم باید خندید و هم باید گریه کرد.

- [سؤال]

- «منها» یعنی «من ضلعها»؟

- نه، یعنی از خود.

- بسم الله، آن هم یک حرفی است. «من ضلعها» که نیست، «من تراپها» بود، اگر

تراپ بود، بعد که درست شد، این‌ها بحثی است که باید بکنیم.

«فأخذ واحدةً من أضلاعه و ملأ مکانها لحماً و بنی الربّ الإله الضلع التي أخذها من

آدم امرأةً و أحضرها» با ضلع چپ، زن درست کرد و او را حاضر کرد و گفت: بفرما، بسم

الله.

«فقال آدم هذه الآن عظمٌ من عظامی و لحمٌ من لحمی، هذه تُدعى امرأةً» معلوم

می‌شود آدم لغت بلد بوده است، لغت او هم عربی بوده است «هذه تدعى امرأةً لأنّها من

إمرء»، آقا امرأةً و إمرء عربی است، زبان آدم سریانی بوده است، در سریانی إمرأة و إمرء

ما نداریم «أخذت لذلك یترک الرجل أباه و أمّه و يلتصق بإمراته و یكونان جسداً واحداً»

باز نفهمیدیم، آدم می‌تواند پدرش را طلاق بدهد، مادرش را، خواهرش را، برادرش را، ولی

زنش را طلاق می‌دهد، پس کدام به انسان وصل تر هستند؟ البته وصل جسدی قبول

است، و لکن وصل غیر جسدی مطلب کدام است؟ «و کانا کلاهما عریانین» این هم دروغ بعدی، قرآن دارد که «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ»<sup>۱</sup> چه زمانی؟ بعد از این که عصیان کردند، قبل از عصیان این‌ها لباس جنت داشتند «لِيرِيَهُمَا سَوَاتِرَهُمَا»<sup>۲</sup>.

- [سؤال]

- خیر، آیه‌ای که می‌گوید: این‌ها قبل از عصیان، لباس جنت به تن داشتند، لباس جنت به تن داشتند، بعد از عصیان عاری شدند، این‌جا به عکس می‌گوید: «و کانا کلاهما عریانین».

- «یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما»<sup>۳</sup> - این درست است. لباس جنت داشتند «ینزع عنهما لباسهما لیریهما سواترهما» الی آخر، این‌ها سه مرحله داشتند: اول لباس جنت، بعد عصیان کردند عریان شدند، بعد «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» تورات می‌گوید «و کانا کلاهما عریانین آدم و امرأته و هما لا یخجلان» چرا «لا یخجلان»؟ چون معرفت خیر و شر نداشتند، هنوز نخوردند. بعد از آن پیدا کردند.

«الأصحاح الثالث: و كانت الحية أحیل» قرآن می‌گوید شیطان است، این می‌گوید مار، در بعضی از روایت‌ها هم داریم مار، در بعضی از روایات داریم شیطان مخفیانه رفت در شکم مار، برای این که خدا نفهمد، برای این که خدا نفهمد، تورات هم همین را می‌گوید. چون خدا شیطان را در بهشت راه نمی‌داد، برای این که خدا نفهمد در تورات داریم و در بعضی روایات، منتها صریح تورات بیشتر است، شیطان رفت در شکم مار، مار که اشکال ندارد برود داخل جنت، مار رفت داخل جنت، شروع کرد به گمراه کردن آدم و حوا.

روایت مار هم خودش مار است، ما مار نداریم، شیطان است، قرآن می‌گوید شیطان است «و كانت الحية أحیل جميع الحيوانات البرية التي عملها الرب الإله فقالت للمرأة» نه فقط خدا فرموده است که از این شجره خیر و شر نخورید، حالا شیطان رفت در شکم مار، و آمده است می‌خواهد این‌ها را گمراه کند. «فقالت حية للمرأة» حية زبان دار بود، حية با مرأة صحبت کرد. «أحقاً قال الله لا تأکلا من کل شجرة الجنة؟» خدا حق گفته است؟ «فقالت المرأة للحية من ثمر شجرة الجنة نأکل و أما ثمر الشجرة التي في وسط الجنة

۱. اعراف، آیه ۲۲.

۲. همان، آیه ۲۷.

۳. همان.

فقال الله: لا تأكلا منه و لا تمساه لئلا تموتا» این جواب ایشان بود «فقال الحیة للمرأة لن تموتا» خدا دروغ گفته است، نخیر، شما نمی‌میرید و نمردند. «بل الله عالم أنه» ببینید «بل الله عالم أنه يوم تأکلان منه تنفتح أعینكما و تکونان کالله» قرآن هم چنین حرفی که ندارد. تورات می‌گوید که شیطان که رفته است در شکم مار، به آدم و حوا گفت: این که خدا گفته است اگر شما بخورید می‌میرید، نمی‌میرید، بلکه اگر بخورید مثل خدا خواهید شد. حالا بعد هم خدای تورات این را تصدیق می‌کند.

«عارفین الخیر و الشر» مثل خدا خیر و شر را می‌فهمید، پس شما که دنبال معرفت خیر و شر باید باشید طبعاً، پس بخورید که معرفت خیر و شر پیدا کنید. معلوم می‌شود که شیطان تورات از خدای تورات عاقل‌تر است. این طور می‌شود دیگر.

«فرأت المرأة أنّ الشجرة جیّده للأکل و أنّها بهجّة للعیون، و أنّ الشجرة شهیة للنظر» چشم‌ها را هم باز می‌کند «فأخذت من ثمرها و أكلت، و أعطت رجلها أيضاً معها فأكل، فانفتحت أعینهما و علما أنّهما عربانان» مثل این که کور هم بودند، چون بچه که شلوار نداشته باشد، می‌فهمد شلوار ندارد، معلوم می‌شود بر حسب تورات آدم و حوا آن قدر بی‌معرفت بودند، چون شجره خیر و شر نخوردند نمی‌دانستند عاری هستند، لخت هستند، یعنی آدم کور بود نمی‌دید و حوا هم نمی‌دید، هیچ کدام نمی‌دیدند، اصلاً خبر نداشتند.

- اگر این‌ها خیر و شر را نمی‌دانستند، پس از شجره خوردن هم نمی‌توانست حرام باشد.

- خیلی اشکال است، یعنی آن قدر اشکال آن زیاد است که آدم گیج می‌شود.

- کسی نبود که لخت بودن اشکالی داشته باشد.

- آدم و حوا بودند.

- لخت بودن که اشکالی ندارد.

- خدا بود، چون این‌جا دارد که خدا داشت در باغ بهشت راه می‌رفت و به دنبال آدم و حوا می‌گشت.